



جَواز کاغذ یا جَواز کاغذ؟ نکته‌ای از نامه‌های غیاث‌الدین جمشید کاشانی

الوند بهاری

چون درخت عصارخانه سر و بن یکسان آن را مدوّر تراشیده‌اند چنانکه اسطوانه [ای] مستدیر شده و در هر سر او میلی آهنین نهاده‌اند به سطبری نوردِ جولاهان. در یک سر آن درخت پر[ه]‌های چون پره چرخ ترکیب کرده‌اند هم از تخته‌های ضخیم که تخن هر تخته یک بدست^۶ بیش است چهار گز قطر آن چرخ باشد در غایت محکمی و بر جایی نصب کرده‌اند که آب قوی^۷ بر آن فرو می‌آید و آن چرخ را می‌گرداند هر آینه آن درخت می‌گردد. سه چهار جا بر طول آن درخت زفانه از چوب کوفته‌اند^۸ و به آهن محکم کرده و برابر هر زفانه دنگی چون دنگ برنج کوبان راست کرده‌اند چنانکه در^۹ دوره آن چرخ یک‌بار زفانه بر دم دنگ می‌خورد و دنگ را می‌کوبد و اینجا دنگ را جواز می‌خوانند و به آن کاغذ می‌کوبند.^{۱۰}

شادروان استاد ایرج افشار در کتاب خواندنی کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی مطلبی هم ذیل «جواز کاغذ» نوشته‌اند.^{۱۱} ایشان با استناد به شواهدی منظوم و منثور، «جواز کاغذ» را «نام محله‌ای در هرات [و سمرقند] دانسته و در وجه تسمیه آن نوشته‌اند که «ظاهراً اصطلاحی بوده است برای مکان‌هایی که

از برکات سفر سه روزه به کاشان و شرکت در «همایش میراث علمی غیاث‌الدین جمشید کاشانی» یکی هم آشنایی با نامه‌های این ریاضی‌دان بزرگ ایرانی بود.

غیاث‌الدین جمشید کاشانی (د. ۱۹ رمضان ۸۳۲ هـ. ق.) در ایام اقامت در سمرقند، نامه‌هایی خطاب به پدرش نوشته است که متن دو تا از آنها باقی مانده و سال‌ها پیش به چاپ رسیده است. نامه‌های کاشانی ظاهراً نزد پژوهشگران تاریخ علم مشهور است؛ اما چنین می‌نماید که اغلب محققان زبان و ادبیات از آن بی‌خبر مانده‌اند. متن این دو نامه را دکتر محمد باقری به انضمام مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار کاشانی و حواشی و تعلیقاتی سودمند در کتابی به چاپ رسانده است.^۱ دو سال بعد از انتشار آن کتاب، استاد پرویز شهریاری نیز متن نامه‌های کاشانی و تعلیقات دکتر باقری را در کتاب خود^۲ نقل کرده است. آنچه در این یادداشت نقل می‌شود، آخرین سطرهای پیوسته نامه دوم است. این سطرها به وصف کاغذسازی در سمرقند اختصاص دارد.^۳ نخست آن تکه را نقل می‌کنم:

و دیگر جواز کاغذ می‌گویند و آن چنانست که درختی

۱. باقری، محمد: از سمرقند به کاشان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲. شهریاری، پرویز: غیاث‌الدین جمشید کاشانی ریاضی‌دان ایرانی، تهران: شرکت انتشارات فنی ایران، ۱۳۷۷.
۳. نسخه‌ای از نامه دوم در کتابخانه مدرسه سپهسالار محفوظ است که پیوسته یا بعدالتحریری هم دارد. این پیوسته محتوی مطالبی است درباره «نوادری که کاشانی در سمرقند دیده است. متن آن، اول بار، با تصحیح و تعلیقات مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی در مجله آموزش و پرورش (سال دهم، شماره چهارم، تیر ۱۳۱۹، صص ۵۵-۶۰) منتشر شده است.
۴. افزوده نگارنده. ۵. افزوده مصحح (دکتر باقری). ۶. در اصل نسخه «بدس» بوده است. دکتر باقری چنین اصلاح کرده‌اند.
۷. در چاپ محیط طباطبائی: «آب جوی». ۸. در چاپ محیط طباطبائی: «گرفته‌اند». ۹. در چاپ محیط طباطبائی: «هر».
۱۰. به نقل از: شهریاری، همان، ص ۲۴۳. اصل نسخه را ندیده‌ام و ممکن است رسم‌الخط آن در مواردی تغییر کرده باشد؛ ولی اختلافات چاپ‌ها را گزارش کرده‌ام.
۱۱. افشار، ایرج: کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۰، صص ۴۲ و ۴۳.



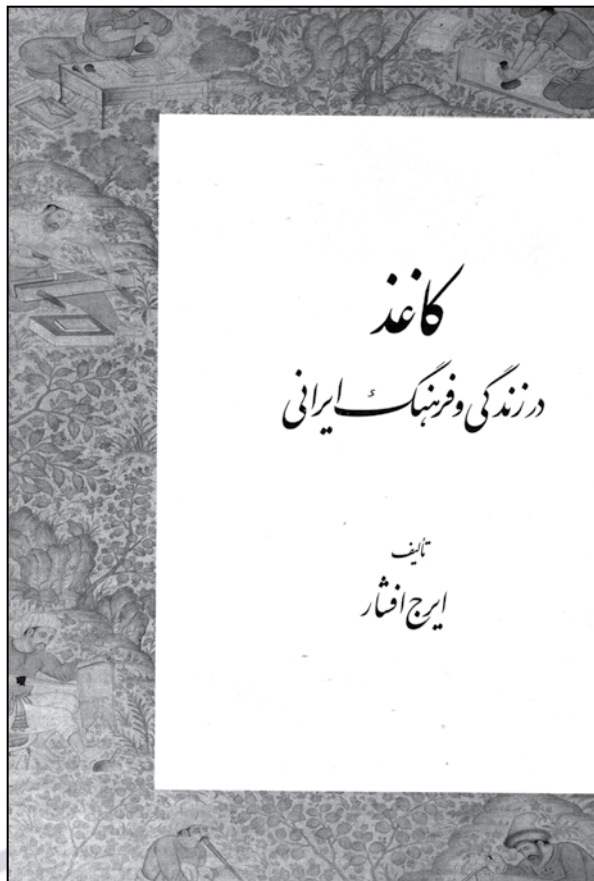
اما از نوشته کاشانی چنین بر می آید که «جواز» نه نام مکان، که نام وسیله ساختن کاغذ است. پیداست که استاد این کلمه را «جواز» خوانده‌اند؛ اما از نوشته کاشانی می توان دریافت که آن را «جواز» باید خواند. جواز در منابع متعدد، به معنای نوعی هاون سنگین آمده است.^{۱۴} صاحب لغت فرس برای این معنی بی‌تی از فرخی سیستانی شاهد آورده است که آن را در دیوانش نیافتیم؛ اما همو این واژه را در بی‌تی دیگر به کار برده است:

دوستان را بیافتی به مراد

سر دشمن بکوفتی به جواز^{۱۵}

مؤید این حدس، آمدن کلمه «دنگ» در نامه کاشانی است. یکی از معانی دنگ «آلتی است که با آن برنج کوبند [...] و برنج کوب را دنگی گویند. آلت کوبیدن برنج را به مناسبت صوت این نام داده‌اند»^{۱۶}

کاشانی در آخرین جمله نامه‌اش تصریح کرده است که اینجا [یعنی در سمرقند] دنگ را «جواز» می گویند. با این توضیح، به نظر می رسد که این کلمه را به ضم اول باید خواند و منظور از آن، هاون یا چیزی شبیه آن است که ابزار تهیه کاغذ در سمرقند بوده است. البته بعید نیست که «جواز کاغذ» را توسعاً به محل کاغذسازی نیز اطلاق می کرده‌اند؛ اما معنای اصلی آن همان است که ذکر شد.



مردم مجاز^{۱۳} به ایجاد کارگاه کاغذگری در آن حدود بوده‌اند»^{۱۳}



۱۲. تأکید از نگارنده است.

۱۳. همان، ص ۴۳.

۱۴. از جمله در لغت فرس، فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، برهان قاطع، لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی (معین) و فرهنگ بزرگ سخن. در ضمن، گواز و جواز نیز در برخی منابع به همین معنا آمده است. برای پرهیز از اطاله کلام، از ارجاع به هر منبع و ذکر اختلافات جزئی معنای این لغت در فرهنگ‌ها در می گذرم.

۱۵. فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چاپ ششم، تهران: زوآر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲.

۱۶. دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، چاپ اول از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، جلد هفتم، ص ۹۸۰۵.